

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خود نفس علم عنائی مساوی با معلوم خارجی است

صحبت در کیفیت علم عنائی حق به این جا رسید که خود نفس علم عنائی مساوی با معلوم خارجی است و این که در بین لسان بعضی از حکما یا این که از غیر آنها از افراد غیر مطلعین ابراز می شود که موقعیت علم عنائی و کسانی که خودشان را در سلک اهل معرفت درآوردند ولی هنوز آن کشف حقایق در ضمیر آنها و در نفس آنها متحقق نشده آنها از مقام علم عنائی به حضرت اجمال تعبیر می کنند که در قبالش مقام تفصیل است و چه بسا هم راجع به این زمینه ادله و شواهد نقلی می آورند فرض بکنید که **(وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ)۱** **(لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ)۲** این مقام علمی که در این جا برای باری تعالی اثبات شده این مقام علم طبعا باید مترتب بر مقام جهل باشد چون علم بعد از علم که معنا ندارد این حصول حاصل است و علم مترتب بر جهل به معنای همان حقیقت علمیه و ادراک است حالا چه آن ادراک حصولی باشد و یا ادراک حضوری باشد در آن فرقی نیست ولی باید مترتب بر جهل باشد عالم به کسی گفته می شود که دارای یک حقیقت درآکه است نسبت به یک موضوع خاصه و این ادراک باید مترتب بر عدم ادراک باشد و الا لازمه آن ثبوت در ادراک است و با حیثیت و علیت قل اعلموا این جور تطبیق نمی کند یعنی تا این که خدا ببیند اگر آن علم علم ثابت باشد که همان فقط نفس ادراک مورد توجه باشد نه ترتیب بر جهل این اعلموا فسیرالله دیگر چه معنا دارد لاتعلموا هم همین مسئله را می رساند چه اعلموا چه لاتعلموا فسیرالله عملکم خدا نسبت به این مشکل چیست و چگونه قابل حل است یا این که فرض بکنید که در آن آیه شریفه که می فرماید که انفاق در قبل و انفاق در بعد از حالت عسرت این تفاوت می کند تا این که خدا تمیز بدهد آن کسانی را که مومن هستند و منفق هستند از آنهایی که نسبت به این مسئله تسامح دارند خب این هم در این جا مشخص است حالا بعضی از مفسرین اینها آمدند و گفته اند که منظور از فسیرالله عملکم در مقام شهادت مقام ابراز برای سایر افراد است یعنی خدا این را برای سایر افراد ابراز

۱ سوره التوبه (۹) آیه ۱۰۵

۲ ۲- سوره المائده (۵) قسمتی از آیه ۹۷

و اظهار می‌کند خب خودش که می‌کند که این شخص عمل می‌کند یا عمل نمی‌کند اقدام می‌کند بر تکلیف یا اقدام نمی‌کند این برای بقیه افراد است چرا با این کیفیت بیان کرده می‌توانست با هزار تا تعبیر دیگر هم این مسئله را برساند علی‌کل حال نکته‌ای که در این جا برای ما این نکته محل اشکال است همان عادت ما و حیثیت شهودی ما است نسبت به ادراک حقایق که ما در ادراک حقایق عادت به تدریجی الحصول بودن داریم یعنی زمینه فکری ما و زمینه درک ما در حیثیت آنیات تحقق پیدا می‌کند نه در حیثیت استقبال نسبت به استقبال جهل محض هستیم، نسبت به نیم ساعت ما دارای جهل هستیم حتی خود من هم نمی‌توانم دقیقاً بگویم که در نیم ساعت دیگر چه خواهم گفت بله در ذهن من حدس هست به این که جری کلام به چه سمتی خواهد شد و نیم ساعت دیگر این صحبت من به کجا خواهد رسید و لعل این که در ضمن صحبت یک راه انحرافی در پیش گرفته بشود و به یک مطلب دیگری برسد حتی خود من نمی‌توانم بگویم این مسئله باعث شده است که این دو حیثیت اجمال و تفصیل در السنه افراد متداول بشود ولی همان طوری که در روز قبل عرض شد مسئله علم عنائی یک مسئله‌ای است که باید هر علمی یک محکی خارجی داشته باشد به عبارت دیگر یعنی یک معلوم داشته باشد حالا آن معلوم یا معلوم بالعرض خارجی است یا معلوم بالذات نفسی است ولی در هر دو هر علمی باید یک معلوم داشته باشد علم بدون معلوم معنا ندارد آن مساوی با جهل است وقتی که من اطلاع دارم از حضور یک شخصی در مقابل خود از این اطلاع من یک ربطی است حاصل می‌شود که اسم آن را علم می‌گذاریم اسم این ارتباط با این صورت ذهنیه‌ای که آن صورت ذهنیه همان عبارت از معلوم بالذات به خارج کاری ندارد، خارج وسیله برای ارتباط است و الا هیچ‌گونه ارتباطی بین خارج و بین شخص رائی وجود ندارد آن برای خودش نشسته و در افکار خودش غوطه‌ور است و این هم برای خودش نشسته فقط همین یک نوع ربطی را احساس می‌کند که بر اساس همان ربط است که پایش را دراز نمی‌کند اگر ببینیم که این آقا فرض بکنید که حواسش یک جای دیگر است و این را نمی‌بیند پایش که هیچی خودش را هم دراز می‌کند این فقط یک نوع ارتباطی این وسط برقرار می‌شود که آن ارتباط او را به این نتیجه می‌رساند که یک محکی خارجی وجود دارد یعنی در نفس او یک حالتی پیدا می‌شود که اسم او را معلوم بالذات می‌گذارند و بین ما و بین معلوم بالذات ما ارتباط برقرار می‌شود که اسم او را علم می‌گذاریم و یک وسیله‌ای و علتی برای این معلوم بالذات وجود دارد که آن عبارت است از همان مرئی خارجی که آن وسیله شده برای این که این علم حضوری ذاتی که این معلوم بالذات تحقق پیدا بکند چون وقتی که علم در ذهن نقش می‌بندد آن علم حضوری می‌شود یعنی نفس خود را می‌یابد در

یک همچین نشئه علمی خود را می یابد که قبلا فاقد او بود این عرائض ما بود در روز گذشته که بنابر این هر علمی چه علم عنائی حق باشد چه علم عالم متعارف خارجی باشد باید یک معلوم و محکی خارجی داشته باشد البته به نحو اجمال صحبت شد راجع به ثابتات و مبدآت صحبت شد و اشکال در مورد زمانیات بود که زمانیات که وجود خارجی ندارند پس این علم به چه چیزی تعلق بگیرد چیزی که هنوز عدم است دیگر تحقق علمی چگونه حاصل می شود به چیزی که نیست و هنوز وجود ندارد پدر و مادری که در خارج وجود ندارند چگونه ممکن است ما فرزند آنها را تصور بکنیم و بدانیم چه خصوصیاتی داشته باشد خب این علم عنائی به این بچه ای که هنوز پدر و مادرش به دنیا نیامده چگونه تعلق پیدا می کند یا وقتی که امام رضا علیه السلام به مأمون می فرمایند از آن کنیزت بچه دار خواهی شد و اشبه الناس بامه این که حضرت دارند می فرمایند می بینند چیزی را یا از روی هوا دارند می گویند از روی هوا من هم بلدم بگویم پس چرا جور در نمی آید پس آن چه بین امام است آن که بین امام حقیقی است و بین بنده باید یک تفاوتی باشد و فرقی این است که بنده از روی هوا حرف می زند ولی امام واقعی و حقیقی و معصوم یک حقیقتی را مشاهده می کند و بر اساس آن حقیقت می گوید چشمش هم میگوید چه جوری است آبی است قرمز است نمی دانم بنفش است قهوه ای است سیاه است آن را هم میگوید خصوصیات و ابرو و بینی او را هم می گوید دستش را می گوید حتی می گوید یک زائده در دستش هم وجود دارد دیگر بالاتر از این است و این می ماند این تفصیلی را که امام رضا علیه السلام می فرماید و این هنوز نطفه اش هم منعقد نشده چیزی که نطفه اش هم منعقد نشده حضرت دارد می گوید نه ماه بعد یک همچین بچه ای پیدا می کند، این که الان حضرت دارد به این تفصیل می فرماید و بعد این فرزندی که به دنیا می آید عین همان است حضرت از کجا این را گفته از روی هوا که نگفته یک چیزی که نپراند، اگر بپراند چطور دقیقا ابرویش عین همان درمی آید، چشمش عین همان درمی آید دهانش عین همان نمی شود که آن واقعیتی را که امام دیده چون هر علمی بالاخره یک محکی می خواهد دیگر حضرت یک واقعیتی را دیده حالا دارد آن واقعیت را بیان می کند پس آن بیان مترتب بر رویت است آن رویت مترتب بر یک معلوم خارجی است آن معلوم خارجی که الان وجود ندارد پس امام علیه السلام از کجا دارد این حرف را می زند این مشکل را باید حل کنیم شما می گوید که از روی مثال گفته مثال خب بله مثال آن مثال هم بالاخره موجود باید وجود خارجی باشد خود مثال که فقط صورت نیست یک وجود خارجی است حالا ما به این کیفیت دیگر خب باید کم کم برسیم آن نکته ای را که امروز می خواهم عرض بکنم در تتمه آن مسئله دیروز این نکته بود دیگر فرصت نشد او این است که

در هر علمی یک وجود خارجی باید در آن جا لحاظ بشود علم بدون وجود خارجی معنا ندارد حالا منظور از وجود خارجی صرفا وجود خارجی مادی نیست بلکه یک حقیقتی است که مهر وجود بر او خورده و این مهر وجود است که می آید و آن حقیقت را زنده می کند و می پروراند و در مرتبه ابراز و اظهار درمی آورد وقتی که شما الان نگاه می کنید به یک فردی که در خارج هست آن حقیقت خارجی تا نباشد معلوم بالذات برای شما حاصل نمی شود باید یک فرد وجود داشته باشد علاوه بر وجود داشتن شما چشمهایتان را باز کنید نه این که ببندید و بیدار هم باید باشید و یا ممکن است یک فرد خارجی باشد شما حواستان آن جا است هر چه هم این جور این جوری می کند وقتی آدم حواستش پرت است نمی بیند بچه ها خیلی این جور می شوند ذهنشان این جا است هی این طوری می کنی نه آقا این جای دیگر هست البته بزرگترها هم گاهی می شوند سابق شبهای سه شنبه یک جلسه قرآن بود و بعد هم صحبت دوستان و اینها گاهی می آمدند خسته بودند یکدفعه از سر کار می آمدند چون دیگر نمی رفتند منزل یک استراحتی بکنند یک تمدد اعصابی بشود یک رفع خستگی بشود همان جا از سرکار می آمدند مسجد و قرآن و بعد هم صحبت لذا اول یکخورده اول صحبت که شروع می کردند ایشان همه چشمها این جوری بود که ببینند که آقا چه می گویند یکخورده که می گذشت صحبتها یکخورده چیز می شد اگر در آن قصه بود همین طور چشمها باز بود یعنی بسته نمی شد اگر یک وقت نه قصه می رفت کم کم یک مطالب دیگر من به این آقای حقیقت می گویم بابا بالای منبر چند تا قصه هم بگو این قدر می رود در توحید که یادش می رود چند تا قصه بگو این امتحان ها را ما کردیم زمان آقا یکخورده که می گذرد کم کم چشمها اگر این یک سانت باز بود می شود نیم سانت یکخورده دیگر می گذرد خرش هم می رود یکدفعه آقا می گفت آقای فلان ... بله حال شریف خوب است ان شاءالله کسالت که ندارید واقعا چه دورانی بود و ما چه مطالبی چگونه با او برخورد می شد چه مسائلی چگونه قدرشان ندانستیم علی کل حال این معلوم خارجی باید یک وجودی داشته باشد و الا که خب اگر نداشته باشد این به چه چیزی می خواهد تعلق بگیرد دقت کنید ببینیم به کجا داریم می رسیم صورت شخصی که در خارج وجود ندارد آن صورت را می خواهیم بیاوریم باید چکار کنیم، باید برویم سراغ دیروزش به امروز کاری نداریم امروز نیست تمام محفوظات ما بر اساس معلوم خارجی ماضیه و گذشته، به آینده که ما نمی توانیم دسترسی و اطلاع داشته باشیم و چون نمی توانیم این صورت را از خارجی بیاوریم پس برمی گردیم به دیروز من چون او را دیدم الان می توانم صورت او را تصور کنیم من چه کسانی را دیدم الان می توانم یک دو سه بعضی ها درست است آن را دیدم آن را دیدم نمی دانم یکی یکی آن که دیدم صورتها را در

ذهن می‌آورم و بطور کلی انسان با خاطرات خودش زنده است می‌گویند شخص با خاطرات است پس بنابراین صورت علمیه فعلی باید منشأ خارجی داشته باشد اگر دیروز شما این صورت را نمی‌دیدید الان این صورت و معلوم بالذات که معلوم بالعرض ندارد فعلاً معلوم بالعرضش دیروز بوده و معلوم بالعرض فعلی ندارد الان فعلاً معلوم بالذات دارد یعنی دو مسئله شد یکی معلوم بالذات و دوم آن حقیقت علمیه که ربط بین نفس و بین آن معلوم بالذات خواهد شد این هم حاصل شده و الا شخص الان در مقابل نیست به گذشته است حالا می‌رویم در گذشته شما یک فردی را که فرض کنید که در ده سال پیش دیده‌اید و می‌خواهید آن فرد را در ذهن بیاورید می‌گردید در ذهنتان وقتی پیدایش کردم یک همچنین کسی منظورت است آره درست است من ده سال پیش فرض کنید که با اتوبوس داشتیم جایی می‌رفتیم با هم کنار صندلی نشسته بود و دو ساعتی هم با هم بودیم یک‌دفعه آن حقیقت معلوم بالعرضی که در ده سال پیش اتفاق افتاده بود شما آن معلوم بالذاتی را که از او انتزاع کردید آن انتزاع و آن ارتباط بین شما و بین معلوم بالعرض که معلوم بالذات نفسی است و در نفس شما است آن معلوم بالذات را شما دوباره بعد از ده سال دوباره احضار کردید می‌گویند بعضی‌ها حافظه آنها خوب است یک ساعت پیش را یادشان نیست چه خوردند و با کی بودند بعضی‌ها نه حافظه آنها خیلی می‌گویند خانمها نسبت خیلی حافظه آنها قوی است یکی می‌گفت من خیال می‌کنم اینها صد گیگ هاردها اطلاعات می‌تواند می‌گوید آن شش سال پیش در خانه فلان کس خورشت قورمه سبزی که خوردیم خوشمزه تر بود یا این که من امروز درست کردم، گاهی اوقات من صبحانه یادم نیست چه خوردم راست راستی یادم می‌روم که مثلاً صبح چه خوردم تو شش سال پیش خانه فلانی یا آن لباسی که تن او بود هفت سال و شش ماه و سیزده روز پیش در فلان جلسه آن لباسش دیدی چقدر قشنگ بود و نمی‌دانم چه بود و این حرفها آن بهتر است یا این، چه هاردی اینها دارند ماشاءالله که این مسائل را به این دقت و این قدرت خدا است که این طور باید حفظ کنند و نگاه دارند یعنی آن چیزهایی که باید محوش کنند آنها را اتفاقاً سفت نگاه می‌دارند یک دفعه به من اخم کردی آن دفعه نمی‌دانم جواب من را ندادی آن دفعه داشتم با تو حرف می‌زدم حواس جای دیگر بود مرد وقتی که می‌آید به خانه نباید حواسش جای دیگر باشد فقط باید حواسش به مخدره باشد حالا بابا من حواسم رفته است عفو از بزرگان است نمی‌دانم نخیر این حرفها چیست چطور با رفقایتان می‌گیرید می‌نشینید خوب حواستان جمع است وقتی با ما حرف می‌زنید از این مسائل اینها را یادشان می‌ماند نمی‌دانم خدا چرا اینها را دیلیت نمی‌کند اینها را خیلی خوب نگه می‌دارد آن وقت اگر آدم هزار تا محبت بکند همه چیز یادشان می‌رود کی برو بابا واسه آن

کردی واسه آن کردی این چیز خلاصه هارد آنها خیلی زیاد است صد گیگ خیال می‌کنم جا بگیرد بیشتر این یا خب تمام این‌ها همه می‌بایستی منشأ خارجی داشته باشد شما حتی منشأ خارجی را هم در ذهن ندارید که چه منزلی بوده خودتان می‌خواهید خلق کنید خودتان خودتان می‌خواهید یک منزل طراح می‌خواهد منزل وجود خارجی ندارد تا الان این ما به ازاءش چیست این هم ما به ازاء دارد تا شیروانی را ندیده نمی‌تواند بیاورد بگذارد روی منزل تا بتن را در جایی ندیده الان نمی‌تواند آن بتن را بیاورد ستون و فونداسیون و اینها برایش درست کند یک جا دیده التفات کردید دارید متوجه می‌شوید کجا می‌خواهم بروم یک جا دیده که الان دارد گرچه وجود خارجی اجزایش را یک جا دیده جزئی را دیده آن جزء را برداشته آورده گذاشته این جا دستشویی را یک جا دیده دستشویی را برداشته آورده گذاشته این جا حمام را یک جا دیده برداشته آورده گذاشته این جا اتاق هم این جا همه را دیده بعد دارد حالا همه اینها را با هم‌دیگر ترکیب می‌کند مونتاژ و سرهم می‌کند می‌گوید حالا درست شد حالا می‌آورد روی کاغذ این جا فونداسیون است آهن باید این جا بخورد و ستون باید این جا بخورد چه بخورد تمام اینها را می‌آید ترسیم می‌کند روی آن را سقف می‌زند دوباره طبقه دیگر بعد درستش می‌کند و بعد ساخته و پرداخته می‌دهد دست معمار می‌گوید طبق همین نقشه و به همین کیفیت انجام بده در حالی که این اصلاً وجود خارجی ندارد بله وجود خارجی عینی این نقشه الان ندارد ولی این صورت علمیه‌ای که الان در ذهن این مهندس آمده باید منشأ داشته باشد یا کتابهای ژورنال را برداشته فرض کنید ورق زده و آن نقشه‌ها را نگاه کرده چند تا ساختمان را آورده در کنار هم گذاشته از اینها ترکیب کرده خودش رفته یک جایی این چیزهای متعدد را دیده و اجزاء را در جایی مشاهده کرده بالاخره نمی‌شود هیچ معلوم بالذاتی وجود داشته باشد الا این که معلوم بالعرضی البته نسبت به اشیاء خارجی نسبت به حقایق ذهنیه خود معلوم بالذات با معلوم بالعرض هر دو یکی است که در آن جا همان علم حضوری در آن جا مطرح است هیچ معلوم بالذاتی نمی‌تواند باشد مگر این که معلوم بالعرض خارجی وجود داشته باشد درست شد حتی در مورد ما هم مسئله باید به این کیفیت باشد حالا یا معلوم بالعرض خارجی و خطابی باید باشد یا این که نه معلوم بالعرضش قبلاً باید وجود داشته باشد فقط الان احضار آن صورت در این جا هست حال می‌آییم سراغ علم عنائی حق، در علم عنائی حق که شکی نیست نسبت به همین حقایق خارجیّه زمانیه همین جلسه‌ای که الان ما هستیم یک حقیقت خارجیّه و زمانیه است یا فرض کنید که علم امام رضا علیه‌السلام نسبت به این فرزندی که هنوز شرایط تولدش هم وجود ندارد نسبت به علم غیب اهل معنی و اهل کشف به طور کلی اینها همین طور در علم عنائی

حق این دیگر جای خود دارد این صورت علمیه چه ما به ازائی داشته که در نفس خدا حالا اسمش را بگذارید در نفس خدا در ذهن خدا اصلا تمام این تعابیر غلط که در این جا باید بالاخره یک ذهنی باید درست کنیم و اسم این ذهن را بگذاریم فرض کنید که علم عنائی خیلی با کلام عامیانه و لُری خلاصه این را بگوییم آن چه معلوم بالعرضی بوده که الان وجود ندارد چون زمانیات که متدرج الحصول هستند وقتی که ما می‌گوییم پروردگار نسبت به این جلسه ما در روز یکشنبه بیست و سوم جمادی ۱۴۳۱ نسبت به این جلسه علم داشته یا باید بگوییم علم نداشته قبل از حضور این جلسه که این جاهل است اگر بگوییم علم داشته این علم ما به ازاءش چه بوده چون می‌گوییم علم دارد دیگر ما اگر بخواهیم علم داشته باشیم همین طوری علم نداریم نسبت به حقایق آینده ما یا باید به خواب برویم در خواب ببینیم که چه واقعه‌ای فردا اتفاق می‌افتد خب خیلی اتفاق می‌افتد برای خیلی افراد اتفاق افتاده که خواب دیدند فردا با چه کسی ملاقات می‌کنند فردا چه مسئله‌ای اتفاق می‌افتد چه حادثه و رویدادی خلق می‌شود هفته بعد غیر از هفته بعد خب از این مسائل زیاد است برای خب همه کما و بیش این مطالب بوده یا باید به خواب برویم یا مثل اهل کشف و معنی باید در مکاشفه و عرض می‌شود که رویاهای انفصالی یعنی در همان صورت برزخ انفصالی باید این انجام بشود علی کل حال یک ارتباطی باید بین رائی و بین آن حقیقت خارجیه برقرار باشد تا انسان اطلاع پیدا بکند که چه مسئله‌ای وجود دارد پس در مورد ما مطلب این طور هست اتفاق می‌افتد در حالی که هنوز آن امر خارجی وجود ندارد لذا وقتی که شما در روز بیدار می‌شوید وقتی آن واقعه را در شب دیدید می‌گویید من این را دیدم آن را که شما دیدید وجود خارجی نداشت شما در رویا و منام این صورت را دیدید این که الان دارید می‌بینید با او دو تا است چرا می‌گویید این را که من دیدم دیشب من این را دیدم نمی‌گویید من شبیه او را دیدم، مانند این را دیدم این که معدوم است معدوم هم لایخبر عنه است این که شما می‌گویید دیدید عکسی از این را دیدید آیا می‌گوید نه من عکس ندیدم من اصلا خود این را دیدم من خود شما را دیدم که دیشب در خواب به من این حرف را زدی حالا داری انکار می‌کنی دستت را گذاشتی زیر چانه‌ات اصلا تو خواب دیدی من که خواب ندیدم خودت خواب دیدی خب ببین می‌گویم تو خواب ندیدی بالاخره من که دیدم الان هم داری همین را می‌گویی می‌گوید نه آن که تو با او حرف زدی من نیستم من الان جلوی شما نشستم این الان با این وضع و با این کیفیت اصلا وجود خارجی نداشته این معدوم بوده شما دیشب یک صورتی دیدیم خوب برو با آن صورت طلبت را هم از همان صورت بگیر به من چه کار داری در خواب دیدی یکی آمده بود پیش مرحوم آقا خدا حفظش کند الان هست همین آقا شیخ

محمد می گفت رفتم پیش مرحوم آقا به آقا گفتم آقا من دیشب در خواب دیدم شما انگشترتان را به من دادید و انگشتر دستشان بود ولی یکخورده برای من گشاد بود ایشان فرمودند برو همان را تنگش کن دست کن این البته بعد به او داد البته نه این را یکی دیگر را خب تو در خواب دیدی بعضی به من می گویند حضرت آقا من در خواب این را دیدم گفتم من که خواب ندیدم تو دیدی همان خوابت را بگو هر وقت من همچنین خوابی را دیدم آن وقت با همدیگر جفت و جور می شویم تو حالا آن خواب را دیدی و فرض بکنید که برو با همان خوابی که دیدی برو هر تصمیم که می خواهی بگیری بگیر

عرض کنم این مسئله ای که الان دارد در خواب مشاهده می کند فردا نفس او به او می گوید من همین را دیدم نه این که مشابه او را برای خود بنده خیلی اتفاق می افتاد مخصوصا در سنین کودکی برای من خیلی اتفاق می افتاد که مسائل خارجی را من در خواب می دیدم به رفقا هم گفته ام و بعد طبق همانی که در خواب دیدم می رفتم سراغش این طور نبود که بگویم این با آن که من دیدم دو تا است احساس عینیت بین آن معلوم بالعرض و بین آن معلوم بالذاتی که در نفس نقش بسته و حک شده، احساس عینیت و وحدت برای انسان حاصل می شود که این که الان دارد می بیند همانی است که دیشب دیده نمی تواند بین این معلوم بالعرض خارجی و بین آن معلوم بالذات ذهنی خود انفکاک قائل بشود در حالتی که دو منشأ داشتند آن منشأ مثالی بوده و این منشأ مادی است آن منشأ علمی که قبلا برایش دیشب پیدا شده آن منشأ خواب بوده و امور از عالم شهادت به عالم مثال و برزخ بوده آن منشأیی که الان دارد مشاهده می کند منشأ شهودی است و یک منشأ عینی و تعینی و مشمول کون و فساد است ولیکن آن منشأیی که دیشب با او برخورد داشته آن که دیگر منشأ کون و فساد نبوده منشأ طبیعی نبوده خب راجع به ما به این کیفیت است حالا راجع به پروردگار پروردگار که علم دارد نسبت به این واقعه خارجی نسبت به واقعه خارجی علم دارد من وقتی که صبح از خواب برمی خیزم هنوز با آن واقعه ای که دیشب در خواب دیدم برخورد نکردم تا ببینم رویای من صادق بوده یا نه هنوز در رختخوابم هستم هنوز در اتاقم هستم هنوز از منزل خارج نشدم وقتی که از منزل خارج شوم بیایم بیرون و بروم سر کوچه ببینم آقای فلان دارد از این جا رد می شود من دیشب این را در خواب دیدم منتظرم ببینم که آن حرفی که دیشب رد خواب به من زد می زند یا نمی زند می بینم، یکدفعه آن حرف را زد الان می بینم هان این را من دیشب در خواب دیدم پس قبل از این که من با آن صورت خارجی بخواهم برخورد کنم نسبت به خوابی که دیشب دیدم جاهلم، نمی دانم خوابم از رویاهای صادق است یا غیر صادق وقتی که برخورد کردم آن وقت صدق رویای صادق برای من ثابت می شود در مورد

پروردگار آن صورتی را که در علم عنائی و در مقام علمی پروردگار نسبت به این جلسه و نسبت به این افراد و نسبت به این مطالبی که الان به عنوان متدرج الحصول یک به یک و کلمه بعد از کلمه ظهور پیدا می کند علم پروردگار نسبت به اینها تعلق گرفته است یا نگرفته؟ دیگر نمی توانیم بگوییم نگرفته است پس گرفته است حالا که نسبت به این عین کلمات عین او تعلق پیدا کرده است پس چطور علم او نسبت به امور زمانی که هنوز حاصل نشده پیدا کرده است این تعلق علم به مجهول است این که محال و مستحیل است که علم تعلق پیدا بکند به یک امر مجهول، یعنی آن علمی که الان در ذات پروردگار نسبت به حقایق خارجی هست نسبت به زمانیات هست نسبت به .. خب آن خیلی مایه ندارد نسبت به زمانیات نسبت به همین جلسه که این زمانی است دیگر متدرج الحصول است دیگر آنآ فآنآ حاصل می شود کلماتی که من دارم صحبت می کنم ادراکات شما نسبت به این کلمات هر کدام آنآ فآنآ دارد حاصل می شود شما اطلاع ندارید بر این که من چه می خواهم بگویم من هم اطلاع ندارم که چه می خواهم بگویم می دانید که در ضمیر من الان دارد می گذرد که خودتان را برای شنیدن آن آماده بکنید خب آیا به این حالت خارجی آیا ذات پروردگار اطلاع دارد یا نه اگر بگوییم ندارد که جاهل است پس این علم به چه تعلق گرفته است چگونه ممکن است علم به او تعلق بگیرد پس بنابراین علم عنائی حق در یک مقام واحد نه اسمش را مقام اجمال می گذاریم نه مقام ابهام می گذاریم و نه مقام تفصیل می گذاریم هیچ اسمی برای این نمی گذاریم فقط اسم می گذاریم علم ذاتی حق نسبت به آثار و شعائر وجودی خود این علم باید در مقام علمی عیناً مطابق با معلوم بالعرض حالا در اصطلاح ما عینا باید مطابق با معلوم بالعرض خارجی باشد هیچ تفاوتی نباید داشته باشد و لذا می گوئیم نسبت به کسی که بصیرت مثالی ندارد دیدن اشیاء خارجی مستحیل است ولی نسبت به کسی که بصیرت مثالی دارد این رویت اشیاء خارجی مانند رویت اشیاء خارجی برای سایر افراد به یک نسق واحد و به یک میزان واحد یعنی همان طوری که در افراد خارجی علم تعلق می گیرد به یک امر آنی و دیگر بین آن امر آنی فرق نمی کند که امر شهودی و طبیعی باشد یا این که مثالی و برزخی باشد در این قضیه فرق نمی کند چون هر دو یکی است یک واحد است چه صورت خارجی ببیند چه صورت برزخی ببیند این یکی است وقتی که این طور نیست این یک جای دقیقی است که همه صحبت به این جا برمیگردد و آن اتحاد بین مثال و معلوم بالخارج است این فقط حلقه وصل کننده بین دو حادث و بین حادث و قدیم در این جا شکل پیدا می کند وقتی که آن حقیقت علمی به واسطه آنی می خواهد در خارج ظهور پیدا کند دیگر فرق بین مثال و اینها نیست چون هر دو علم است تعلق به علم پیدا می کند این ضعف ما است که

نمی‌گذارد از آن به غیر آن که مثال است برسیم اگر این ضعف برداشته بشود یا به واسطه منامات یا به واسطه همین انکشافات روحانیه و صور برزخی و اینها انسان چشمش و ادراکش از آن می‌گذرد و به مابعد آن و ماقبل آن یک امر واحد و حقیقت علمی خارج بر او پیدا می‌کند اطلاع پیدا می‌کند وقتی که شخص در مقام مکاشفه می‌آید و این حالت کشف برای او حاصل می‌شود این طور نیست که شخص تصور کند یک صورتی را می‌بیند و بعد بر اساس آن صورت دارد می‌رود جلو نه همان حقیقت مادی دقت کنید همان حقیقت مادی حسی لمسی شهودی عینی سمعی خارجی را نسبت به او اطلاع پیدا می‌کند شما الان در این جا نشستید یک وقتی این دری که روبروی من است در کمد است باز است بین من و بین آن جا تقریباً سه متر فاصله است این در کمد باز است من چشمم الان دارد آن محتویات کمد را می‌بیند در باز است دیگر آیا می‌توانید بگویید قضیه در این جا قضیه مثالی و برزخی و این حرفها است نه دیگر این الان فرض کنید که سه متر فاصله است و شما دارید می‌بینید که آن جا یک جانماز و قرآن و یک قوطی دوا است یک کاسه و ظرف است و آن چیزهایی که محتویات کمد است الان دارید می‌بینید کسی هم نمی‌تواند بگوید که این الان صورت برزخی مثالی است نه همان رویت خارجی است که به واسطه انعکاس نور آمده خورده به قرنیه ما و آن هم رفته به شبکیه و خلاصه یک چیزهایی فهمیدیم که آن جا این خبرها هست حالا شما در را ببندید حالا که در را می‌بندید یکدفعه تمام آن چه را که در این جا هست همه آنها چه می‌شود محو می‌شود برای افرادی که چشم آنها نمی‌تواند عبور کند برای افرادی که به واسطه بسته شدن در آن نور می‌آید و مانع می‌شود و دیگر حاجب می‌شود برای باز شدن این انکشاف بعدی دوباره نیاز و احتیاج به باز شدن در کمد خواهد بود درست شد

حالا اگر من یک عینکی گذاشتم یک عینک‌هایی است می‌گویند تازه درآمده خیلی عالی است می‌گویند عینکی گذاشتم با این عینک آن در را رد می‌کنم مثل فرض کنید که اشعه‌های اتمی عکسبرداری و اشعه‌های گاما و فلان این که می‌آید رد می‌کند با اسکن حالا ام آر آی یا با موج باشد مثل سونوگرافی و امثال ذلک بالاخره جنبه مادی و فیزیکی دارد متافیزیکی ندارد شما با همین در حالی که چشم شما نمی‌بیند اما وقتی که این عینک را گذاشتید به چه چیزهایی دارم می‌بینم خیلی عالی شد با این عینک نه مثالی آمده نه خوابی نه مکاشفه‌ای هیچ چیز در این جا تحقق پیدا نکرده فقط آلت فیزیکی عوض شده، متافیزیک نشده همان جنبه مادی در این جا آمده تغییر پیدا کرده یک عینک گذاشته عینک هم شیشه است و فرض کنید که یک زوایای خاص خودش را دارد شما می‌بینید آن جانماز قرآن را که همانی که قبلاً در باز بود همان را باز الان داری می‌بینی حالا فرض کنید که یک نفر هست این عینک

هم ندارد از همین جا دارد نگاه می‌کند و می‌گوید آن جا آن است بسته است و با دستش هم اشاره می‌کند آن عینکی که این جا است گذاشته است در این جایش عینک را اگر این جا بگذارد دیگر خیلی قشنگ می‌شود دیگر کسی نمی‌تواند بباید این را دستگیر کند می‌گوید آقا من چیزی ندارم تو چه چیزی را می‌خواهی بگیری می‌گوید تو الان داری فلان چیز را می‌گویی می‌گوید خب بگویم مگر جرمی کردم کاری کردم مگر مسئله‌ای بوده یکدفعه ما با یکی از رفقا می‌گفتیم این اولیای خدا که علم غیب پیدا می‌کنند به همه چیز علم غیب پیدا می‌کنند به همه مسائل خیلی چیز می‌شود قضیه یکخورده راجع به آن فکر کردیم دیدیم کار به جاهای خیلی ظریف و عمیق کشیده می‌شود و خیلی دقیق و اینها گفتیم ان شاء الله چشمشان را می‌بندند به آن جاها که و الا خب آنها حسابشان آن که فردایش به آدم می‌گوید دیشب فلان خطور در ذهن پیدا شد خطور در ذهن را می‌آید می‌گوید آن وقت چیزهای دیگر را نمی‌تواند ببیند حاشا و کلا عرض کنم حضورتان که این مسئله که الان دارد می‌بیند و با دست اشاره می‌کند چه را دارد می‌بیند یک مسئله‌ای که از این فیزیک و از این عنصر طبیعی این قدرتش خارج است ولی با غیر از این عنصر طبیعی دارد طبیعت را می‌بیند نه چیز غیر طبیعت را اگر قبلا یادتان باشد در سال گذشته ظاهرا در انطباق صور مثالی و بین صور خارجی من یک چیزی گفتم وقتی که ولی خدا می‌خواهد تصرف بکند آن تصرفش در صورت مثالی است نتیجه تصرف در صورت مثالی حالا پیغمبر یا امام علیه السلام و یا ولی خدا باشد فرقی ندارد نتیجه تصرف در صورت مثالی انعکاس در صورت خارجی است یعنی وقتی که رسول خدا می‌آید اشاره می‌کند ماه را دو نصف می‌کند این در واقع آن صورت مثالی ماه را دو نصف می‌کند در خارج تحقق این تقسیم و به اصطلاح انتصاف این قمر در این جا برای افراد این طور ظاهر و بارز می‌شود یعنی این قضیه در خارج انجام می‌شود نه این که فقط رویت بشود این در خارج انجام می‌شود و نصفی می‌رود و نصفی هم می‌رود آن طرف و همه این مسئله را مشاهده می‌کنند امروز یک قدم بالاتر از این و عمیق تر از آن مسئله می‌خواهیم به حقیقت مطلب برسیم صحبت ما در امروز این است که برای آن کسی که این رویت حاصل می‌شود دیگر برزخ و خارج یکی می‌شود دیگر یک وجود است یعنی یک اتحاد برقرار می‌شود بین انسان و صورت برزخی و همان حقیقت خارجی و از آن جایی که بین علت و معلول اتحاد باید باشد و انفکاک مستحیل است به همان کیفیت سلسله علیت برزخ و مثال اشراف پیدا می‌کند که هم مثال در آن است آن عین آن حقیقت ملموس و مشهود خارجی به یکی لذا من دارم الان قرآن را می‌بینم آخر در بسته است من الان دارم آن جانماز را می‌بینم من آن ظرف را می‌بینم نقشی که بر آن طرف بسته در را باز کن تا ببینی مثلا

چيست آن می آید می بیند این خودش است در حالی که نیست در حالی که این مسئله بسته است الان کمد در این جا این بابها مقفل است نمی تواند ببیند این اتحادی که دارد الان می بیند این اتحاد گذشت زمان و بیرون آمدن از قانون زمان است یعنی وقتی نفس انسان از قانون زمان و مکان می آید بیرون دیگر این حجره و آن حجره برای او مکانیت خودش را از دست می دهد که بخواهد به عنوان حاجب برای این باشد پس آن علم عنائی حق نسبت به این جلسه روز یکشنبه در مدرسه فیضیه با نفس خود همین جلسه می شود چه می شود متحد این نتیجه بحث است یعنی علم عنائی حق ما دیگر در این جا اجمال همه را گذاشتیم کنار همه اجمالها پس چه شد همه باطل شد ما نه اجمالی در ذات حق داریم البته این مسئله در این جا کاملا محسوس باید باشد بعدا در مراتب علمی در فصوص در آن جا صحبت خواهد شد ما نمی خواهیم خدای نکرده به بزرگان جسارت کنیم ولی درک کیفیتش مهم است که در آن جا مقام اجمال می گیرند و مقام بعث می گیرند و احدیت و واحدیت می گیرند و نقطه وحدت بین هر دو می گیرند و چه اصل مسئله به نحو فلسفی به این کیفیت برای ما که مشخص شد آن وقت مطالب بزرگان برای ما قابل حل است و ما می توانیم هر کدام را در جای خودش قرار بدهیم حل فلسفی و برهانی مسئله به این کیفیت در این جا شد البته طرق دیگری دارد که مقام علیت و ما دیگر نیازی به آن پیدا نمی کنیم ولی همین به اصطلاح همین نکته به اصطلاح روشن است ولی در مقام علم عنائی حق اجمال نداریم در مقام علم عنائی حق ابهام نداریم در مقام علم عنائی حق نقطه ای نداریم که آن نقطه متکثر بشود به کثرات بله ممکن است نقطه ای داشته باشیم ولی در همان نقطه کثرت وجود دارد و این مقام جمع الجمع است جمع بین وحدت و کثرت این است لذا بارها من عرض کردم در مقام جمع ما لحاظ وحدت را نمی توانیم جدا کنیم از مقام کثرت بله می توانیم بین کثرت و وحدت افتراق اعتباری قائل بشویم ولی افتراق حقیقی مستحیل است برای همین مسئله است که وقتی افتراق باشد پس چطور می تواند آن وحدت شامل کثرت بشود با حفظ عین هویت وحدتیت خودش نمی تواند این طور باشد ممتنع است این لحاظ مقام جمعی این است که در عین همان وحدت حالا آن کثرت را شما مشاهده می کنید در عین توحید آن کثرات را همه مربوط به ذات است دیگر دارید مشاهده می کنید این جا است که دیگر شعر حافظ رضوان الله علیه آن معنای خودش را کاملا روشن می کند

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

نه در مقام اجمال و ابهام نه همین که دارید در خارج می بینید همین که حیوان و پری و درنده و چرنده و آسمان و زمین و ملائکه اینهمه عکس و می نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که

جام مقام چیست؟ مقام تفصیل است یعنی نفس یک اراده حق، حق که دو تا اراده که ندارد اراده حق یکی است، اراده پس از اراده که ندارد، اراده پس از اراده مربوط به ما است که به واسطه جهل یک، دوم به واسطه عدم قدرت و ضعف مجبور هستیم اراده پس از اراده داشته باشیم اول اراده می‌کنیم این آب را بریزیم بعدا اراده می‌کنیم که فرض کنید این را ببندیم اول این را برداریم بعدا این را چرا چون این دو انگشت ما نمی‌تواند هم این و هم این را بردارد نمی‌تواند یا باید اول این را برداریم اراده ثانی تعلق می‌گیرد به این که این را برداریم با یک اراده هر دوی اینها را نمی‌توانیم برداریم البته این مربوط می‌شود به افرادی که دارای ضعف هستند آنها که از این مرتبه گذشتند می‌توانند این همه عکس می‌و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی یعنی ازلا و ابدا هیچ اراده‌ای فقط خدا که یک اراده بیشتر نتوانسته حالا ما را ببین که هر لحظه صد تا اراده داریم حالا ما بالاتریم یا خدا این الان یک اراده می‌کنیم فردا ۱۸۰ درجه ضد اراده می‌گویند آقا شما دیروز این حرف را زدی می‌گوید زدم که زدم امروز می‌خواهم یک چیز دیگر بگویم گردن ما کلفت است هر چه بخواهیم می‌گوییم می‌گوییم بابا خدا یک اراده داشت یک فروغ رخ ساقی بود که در جام افتاد شما هر لحظات یک اراده است می‌گوییم به خدا خب نمی‌تواند دو تا اراده کند من هستم که هر دقیقه فرض کنید که این را اراده بر این می‌کنم بعد خلافش را می‌کنم دلم هم می‌خواهد هیچ کس هم نمی‌تواند حرف بزند روز سوم یکی دیگر روز چهارم یکی دیگر و هلم چرا پس به طور کلی اراده متعدده از ذات باری می‌شود مستحیل حالا آن وقت دیگر شما خودتان باید بروید این آیات **كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**^۱ دیگر چه معنا دارد **وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**^۲ دیگر اینها می‌تواند معانی خودش را با همین برهان و با همین کیفیت بیان کند این دیگر می‌شود مراتب نزولی که آن نقطه‌هی انبساط پیدا می‌کند در ذات خودش با حفظ هویت توحیدیه خودش می‌تواند یک اراده پروردگار بود و آن اراده ازلا بود کی بود خودش می‌داند تا وقتی که خدا بود این اراده او بوده برای این اعیان خارجی و تا وقتی که خدا هست همین است تمام این اختلافات و مسائلی که اینها می‌گویند اولین عالم نمی‌دانم چه بوده این چرت و پرتیایی که اصل و چیزش همه درست است غلط است فلان است گاز بوده و نمی‌دانم اتر بوده و امواج بوده گرما و سرما و هر چه

^۱ سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹

^۲ سوره ق (۵۰) آیه ۳۸

بوده ما کار نداریم حالا که فعلا شکمی است هر چه بوده و هر چه خواهد بود همه با همان یک اراده بوده هیچ اراده مجددی نیامده اول خدا فرض کنید که یک همچین ماده فیزیکی اسمش را هر چه بگذاریم بعدا بیاید بگوید حالا این را این جوری کنم نه آن بعدش قبلش فلان همه با یک چیز بوده یک اراده به انجام بوده درک این مسائل برای ما مشکل است می دانید چرا چون ما همان طور که عرض کردم محکوم زمان هستیم فکر ما، نفس ما، علائق ما و خصوصیات ما همه با زمان گره خورده بسته شده ما از مستقبل اطلاع نداریم از ماقبل اطلاعاتمان ناقص خواهد بود به مستقبل جهل کلی داریم ما ماضی را فقط به عنوان ابهام در ذهن داریم و الا ما خودمان را فاقد ماضی می دانیم وقتی که یک شخصی فوت بکند دیگر بین خودمان و بین او انفکاک احساس می کنیم فاقد می دانیم ولی اگر انقطاع احساس نکنیم دیگر برای او گریه نمی کنیم فقط این صورتش عوض شده مثل این که حالا صورتش عوض شده فرض کنید که یک شخصی شصت کیلو بوده حالا شده نود کیلو حالا شما گریه می کنید برای آن شصت کیلو نه گریه نمی کنید دارد راه می رود حالا نود کیلو است رفیقان رژیم می گیرد و خودش را می کند شصت کیلو حالا گریه می کنید مرده هم همین طور است وقتی شما احساس فقدان نکنی گریه نمی کنی حالا گریه ائمه چیست گریه اولیاء چیست این نفس چه تعلقی دارد آنها باز برای خودش جایگاه خودش را دارد من فقط به عنوان یک دورنما آمدم که این مبحث را جمع کنم پس بنابراین روی این حساب ما علم اجمالی نداریم علم تفصیلی نداریم ابهام نداریم معلوم بالخارجی که می گویند که اینها متدرج الحصول است نداریم تمام اینها همه به صورت یک واقعیت خارجی تحقق دارد که آن واقعیت خارجی از دیدگاه ما ماده است از دیدگاه ربوبی آن واقعیت خارجی با علم به آن واقعیت خارجی همه یکی است اصلا خدا علم ندارد به وقایع خارجی که گفته علم دارد نفس واقعه خارجی خودش علم خود حقیقت خارجی علم نه این که خدا علم دارد به آن واقعه ای که می خواهد بعدا اتفاق بیافتد همان واقعه خارجی برای این به عنوان علم حضوری ذاتی عنائی موجود دیگر

تلمیذ: ما همیشه مسائل را با خودمان قیاس می کنیم ما علم نداریم ما نمی بینیم بعد می گوئیم که علم ما ما خودمان جزء همان ذات هستیم یعنی حالا جزء نمی توانیم بگوئیم همان ذات هستیم مگر غیر از آن هستیم تطورات آن ذات هستیم

استاد: بله خب همین

تلمیذ: جهل ما به ذات چه می شود

استاد: جهل ما

تلمیذ: نه جهل همین جهلی که ما داریم باز هم جزء همان است

استاد: بله همه جزء همان است همه یک واحد است وقتی همه یک واحد شد این یک واحد این جایش قرمز است این جایش سیاه است این جایش سفید است این جایش زرد است این توپ وقتی که یک توپ یکی است یک سوزن بزنی همه توپ از بین می‌رود ولی در این توپ هزار نقش وجود دارد و هر نقشی داخل در همین محدوده است آن کسی که این توپ می‌گیرد در دستش و می‌اندازد بالا و اینها این طور نیست که اول سیاهیش را بیاندازد بالا بعد قرمزیش را نه سیاه و قرمز و زرد همه نقشها با هم می‌رود بالا با هم می‌آید پایین با هم در دست می‌گیرد درست شد تمام این نظام همه حکم نظم واحدی و مجموعه واحدی را دارد که به علم واحد به علم واحد در علم خدا که علم ازدیاد پیدا نمی‌کند در ما ازدیاد پیدا می‌کند امروز جاهل هستیم فردا عالم نسبت به این مسئله می‌شویم پس فردا یک علم دیگر پیدا می‌کنیم و در ذات پروردگار علم واحد مستجمع همه بروز و ظهور معلوم آن علم است یعنی لازمه آن علم این است که در آن واحد چه آن مجردات چه مبدآت چه مثالیه و برزخیه و چه آن متکونات خارجی به حقیقت واحده در آن واحد ازلا و ابداء در ذات پروردگار حضور داشته باشد و این حضور عبارت است از بروز نه خرق و ارتیام و فساد و تگون به عنوان ظهور و بروز با حفظ ظهور قبل نه با فقدان ظهور قبل با حفظ ظهور قبل ظهور بعد همین طور پیدا خواهد شد برای ما ولی برای آن کسی که مبرز و مظهر هست همه اینها به عنوان واحد و در آن واحد همه اینها وجود خارجی خودش را خواهد داشت

تلمیذ: ما نفهمیدیم بایستی یک دور دیگر ...

استاد: خدا رحمت کند مرحوم الهی قمشه ای بود یک شیخ عبدالعظیمی بود و یک حرفهایی می‌زد و می‌آمد درس ایشان درس فلسفه ظاهراً آن موقع مدرسه حاج میرزا ابوالفضل در خیابان ری ایشان درس می‌گفتند عده کمی بودند چند نفر بودند که بعضی از آنها هنوز حیات دارند زنده هستند این خلاصه یک حرفهایی می‌زد یک کارهایی هم می‌کرد که یا به خاطر رد گم کردن بود چه بود همچنین غیرمتعارف بود بعضی از این کارها گاهی اوقات که درس ختم می‌شد و این هم اشکال می‌کرد و فلان یکدفعه می‌دیدند رفت از جلسه می‌رفت بیرون می‌رفت یکی دو کیلو انار می‌خرید و می‌آورد می‌ریخت جلوی الهی قمشه‌ای می‌گفت این انارها را بخور که یک خرده کلهات باز شود بفهمی به ما چه داری می‌گویه البته خب این مطالب ادامه دارد حالا من امروز طرح مسئله را کردم علی کل حال بالاخره چه نسبت به خود اصلش باز این نیاز به یک مثالهایی دارد همین طور نسبت به بعضی از کلمات بزرگان

برای رفع شبهه از آن کلمات خب چاره‌ای نیست که بیشتر این مسائل چیز بشود ولی عل کل حال این قضیه مشکلترین مسئله فلسفی است

تلمیذ: ولی خروج از معنای لغوی می‌شود چون علم در لغت به معنای ادراک است طبق تقریر حضرت عالی به عنوان تطبیق می‌شود

استاد: فقط حضور است نفس الحضور است ما بر اساس اصطلاحات خودمان وضع می‌کنیم ولی خب آن در آن جا فرق می‌کند خبیر در ذات پرودگار با خبیر ما فرق می‌کند سمع در آنجا با سمع ما فرق می‌کند.